فهرست

[اصول/ سیره خداوند تبارک و تعالی 2](#_Toc147572245)

[پیشگفتار 2](#_Toc147572246)

[جمع‌بندی بحث 2](#_Toc147572247)

[یادآوری 2](#_Toc147572248)

[طرح مسئله 4](#_Toc147572249)

[مروری به موانع 4](#_Toc147572250)

[مانع اول: اشتراک احکام و تکالیف 4](#_Toc147572251)

[مانع دوم: استفاده حکم رجحانی یا الزامی 4](#_Toc147572252)

[مانع سوم: تقیه در باب خدا 5](#_Toc147572253)

[مانع چهارم: حکم ثانوی یا ولایی 6](#_Toc147572254)

[مانع پنجم: قرائن و شواهد 6](#_Toc147572255)

[جمع‌بندی 7](#_Toc147572256)

[نکته پایانی 7](#_Toc147572257)

## اصول/ سیره خداوند تبارک و تعالی

## پیشگفتار

در سیرة الله و فعل الله این جلسه آخر است و البته مباحث بیشتر و دقیق‌تری در اینجا می‌شد مطرح کرد، به نظرم نیاز به یک پختگی بیشتری دارد، یک موضوع بسیار مهم را در میانه بحث طرح کردیم و البته آن را ناتمام گذاشتیم برای فرصت‌های دیگری و بعد از این هم احتمالاً بحث حجیت قول خبره را مطرح کنیم که هم در اصول و هم در فقه محل ابتلا است.

# جمع‌بندی بحث

نکات پایانی که در باب سیره می‌خواهیم عرض کنیم اینهاست. در جمع‌بندی مباحث پیشین در باب فعل الله و شکل و شیوه عمل خدا در قرآن کریم و در مواجهه با انسان در مقام تربیت گفتیم که نمی‌شود به شکل سیره معصوم آن را تلقی کرد و دلالت ثابتی در آن قائل شد در عین اینکه باب استفاده از این روش خدایی و سیره خدا در اقوال خودش در قرآن کریم در مباحث فقهی را نمی‌شود بست.

نه قاعده کلی داریم در بار معنایی و دلالت سیره خدا در قرآن و احیاناً در غیر قرآن و نه اینکه باب به‌طورکلی بسته است و ما تابعی هستیم از قرائن و شواهدی که باید جمع بشود

# یادآوری

یادآوری می‌کنم که قبلاً در استفاده از احکام از سیره‌های معصومین می‌گفتیم اگر این سیره‌ها بخواهد به دلالت و ادله و حجج برای ما تبدیل بشود در مسیر حدود ده عقبه وجود دارد بعضی از این عقبات و موانع در اصل دلالت است و بعضی در شمول و دلالت‌های قوی‌تر و جامع‌تر سیره است، این را یادآوری می‌کنم می‌خواهم بعضی از آن‌ها را تطبیق بدهم بر بحث فعل الله و سیره خدا در نوع سخن گفتن خدا در قرآن.

اما یادآوری قبل این‌طور است؛ وقتی که رفتاری از معصوم صادر شد ما بخواهیم از آن کپی برداریم، استنساخ بکنیم و سرمشق بگیریم و حکمی استفاده بکنیم با یک سؤالات و موانعی موجهه هستیم،

۱- یکی اینکه شاید از اختصاصات پیامبر باشد،

۲- اینکه این فقط اباحه را افاده می‌کند و می‌شود حکم رجحانی یا الزامی استفاده کرد.

۳- که در اصل آن اشکال وارد می‌شد، شاید این حکم (یعنی در جهتی از آن اشکال ایراد می‌کرد) این است که شاید این اقدام حضرت بر اساس عناوین اولیه نباشد، اقدامی بر اساس عنوان ثانوی است و عرض می‌کردیم مثلاً قیام عاشورا بر اساس یک عنوان ثانوی بوده است یا هر سیره یا رفتار دیگری.

۴- این‌که احتمال می‌دهیم این اقدام مبتنی بر یک حکم ولایی بوده است نه اینکه بشود از آن یک قاعده کلان فقهی استفاده کرد.

۵- اینکه احتمال تقیه و امثال آن در آن جاری است، شاید کار حضرت بر اساس تقیه بوده است و لو آن هم نوعی عنوان ثانوی است ولی تقیه خیلی رایج است آن را جدا کردیم و سابق هم عرض کردیم.

۶- اینکه ما در اقوال احتمال که می‌دهیم قرائنی حاف به قول بوده است می‌گوییم اصل عدم قرائن است ولی در اینجا احتمال دارد به این رفتار امام صادق یا امیرالمؤمنین سلام‌الله‌علیهما در یک موقعیت همراه با شواهد و قرائنی بوده است که آن رفتار را محدود می‌کرده است و وضعیت آن را از لحاظ حکم مشخص می‌کرده است و الان در دست ما نیست. ما که همه قرائن حالیه و محیطی حاکم بر آن رفتار دست ما نیست پس از کجا بگوییم که این فعل امام، تواضعی که حضرت کرده است یا سلامی که داده است یا اقدامی که کرده است به عنوان طبیعت این فعل است بدون هیچ قید و شرطی و لذا این اتحفاف به قرائن متصور است. (حالا قرائن زمانی و مکانی و امثال اینها)

۷- اینکه چگونه می‌شود این را عام کرد و یک قاعده کلی از آن بیرون آورد.

این هفت تا، آن شش تا پایه کار است. حداقل شش مشکل در استنباط یک قاعده فقهی از سیره داشتیم وقتی می‌گوییم امام قیام کرد، امام سکوت کرد، امام در مسائل خانوادگی این‌گونه با امام حسن و امام حسین علیهماالسلام رفتار کرد، این را می‌خواهید یک قاعده فقهی از آن دربیاورید، اباحه، رجحان، وجوب، الزام یا اینکه در ترک بخواهید این استفاده را بکنید، در ترک یک مقدار مشکل‌تر هم هست. حداقل شش یا هفت مانع جلوی روی ما هست.

در سیره می‌گفتیم بعضی از اینها را می‌شود با قواعد ثابتی تعمیم داد، مثلاً اینکه این از اختصاصات امام و نبی نیست آنجا یک اصل داشتیم، اصل اشتراک تکالیف است و لذا اصل اشتراک تکالیف ما را وصل به آن سیره می‌کرد و می‌گفتیم کاری که حضرت می‌کند از حیث یک مکلف است و ما هم همراه ایشان هستیم و فرقی نداریم.

منتهی در این حد جلو می‌آمدیم اباحه به معنای عام استفاده می‌شد، اگر می‌خواستیم بگوییم وجوب، استحباب و امثال اینها، آن‌ها قرائن اضافی می‌خواست. در هر کدام از اینها یک وضعی بود که قبلاً ملاحظه کردید و دوستان که بعد تقریر می‌کنند باید یک به یک اینها، مو را از ماست کشید که قاعده عامه‌ای داریم که می‌گوید این اصل این است که اختصاص نیست، اصل این است که حکم ثانوی نیست، اصل این است که عنوان ولایی نیست یا قاعده نداریم و شواهد خاصه می‌خواهیم.

در آن شش یا هفت عنوان و مانعی که برای استفاده از قانون برای سیره وجود داشت بررسی کردیم گفتیم در بعضی واقعاً یک قاعده عامه داریم که آن مشکل را حل می‌کند و در بعضی گفتیم چنان قاعده عامه‌ای وجود ندارد بلکه باید شواهد خاص پیدا بکنیم از قبیل اینکه اگر بخواهیم از سیره حکم رجحانی یا بخصوص الزامی استفاده بکنیم آنجا قرائن ویژه‌ای می‌خواهد. این‌جور نیست که یک اصل عمومی داشته باشیم. این بحثی بود که در سیره داشتیم

کلاً بحث سیره بعد از بیان حجیت می‌بردیم به سمت مقام دوم که موانع این حجیت چیست؟ باید دید این موانع با اصلی یا قاعده‌ای عام یا با قرائن خاص کنار بزنیم تا سیره بیاید شبیه دلیل لفظی یک دلالت ثابتی پیدا بکند بخصوص اگر بخواهد یک اطلاق یا عمومی پیدا بکند. اینها مشکلات استفاده از سیره است که قبلاً گفتیم و برای هر کدام هم راه‌حلی ارائه شده است. راه‌حل‌هایی که بعضی قاعده شد و بعضی نه، شرایط خاص و قرائن خاصه می‌خواست.

# طرح مسئله

سؤال این است که این موانعی که در سیره معصومین گفته شد و راه‌حل برای آن‌ها به عنوان یک قاعده کلی یا لااقل با یک شواهد خاصه ارائه شد در فعل خدا هم وجود دارد و آن را هم باید تعیین تکلیف بکنیم.

# مروری به موانع

## مانع اول: اشتراک احکام و تکالیف

در آن مانع اول که اشتراک احکام و تکالیف باشد گفتیم در مورد خداوند با غیر خدا فرق می‌کند در غیر خدا و معصومین واقعاً یک قاعده جاافتاده‌ای داریم که همه بشر هستند و مکلف به احکام الهی هستند، فرقی هم نمی‌کند الا در موارد معین و مشخص.

بعید نیست که آنجا قاعده اشتراک احکام بین معصوم و غیر معصوم کاملاً به عنوان یک اصل پذیرفته شود و در بحث سیره هم جاری بشود، بگوییم رفتارهای معصوم از حیث این است که او که هم مکلف به احکام الهی است نه از حیث اینکه مکلف به یک احکام خاصه است. از حیث مکلفیت به احکام مشترکه است لذا کاری که انجام می‌دهد برای ما اسوه است و می‌شود بر آن توجه نمود.

این اصل در خداوند به‌سادگی قابل اجرا نبود، گفتیم قاعده ثابته‌ای نداریم. می‌گفتیم اگر این باشد نیازی به این نداریم، جایی که عقل می‌گوید، عقل مستقلی که کبرا و صغرای آن معلوم است نیازی به این نداریم.

اگر از مسائلی باشد که عقل مستقلاً می‌فهمد نیازی به این نداریم اگر نمی‌فهمد تطبیقات و پیچیدگی‌هایی دارد که نمی‌توانیم بگوییم شاید یک نکته‌ای در آن هست که این فقط از خدا خوب است، از ما خوب نیست.

بنابراین در همان گام اول می‌لنگیم البته گفتیم راه بسته نیست و یک جاهایی ممکن است واقعاً مطمئن شد با قرائن و شواهد که این اختصاص به مقام ربوبی ندارد این کاری که خدا در نوع سخن گفتن با بشر در قرآن انجام داده است یک امر مشترکی است که مثلاً تدریجی احکام را بیان کرده است. این مانع اول بود.

## مانع دوم: استفاده حکم رجحانی یا الزامی

بر عکس سیره معصومین اینجا خیلی راحت می‌توانیم بگوییم که اگر چیزی در قرآن و کلمات خداوند رعایت شده است و نوع و کیفیت آن به شکلی انجام شده است اینجا احتمال رجحان در آن قوی‌تر است شاید اصل رجحان است شاید خدا کاری که می‌کند بر اساس یک حکمت الهی است و رجحان دارد.

و لذا آن مانع اول در برابر دلالت سیره خدا مانع قوی است، بخواهیم از آن بگذریم شواهد خاص می‌خواهد اما مانع دوم این است که از این حکم و از این رفتار الهی استفاده رجحان بخواهیم بکنیم خیلی مشکل ندارد، ظاهر فعل الهی این است که کاری که انجام می‌دهد امر راجح و مستحسن است و فراتر از یک امر اباحه و مباح است، وجوب آن شبیه آنجا اینجا هم مشکلی دارد ولی اینکه مستحسن است به‌سادگی می‌شود از این مانع عبور کرد.

اگر از قرائن خاصه‌ای استفاده کردیم و از مانع عبور کردیم، (اگر است) آن وقت در مانع دوم که دلالت بر اباحه یا رجحان است، می‌گوییم دلالت بر رجحان آن خیلی ساده‌تر است و می‌گوییم اینجا دال بر رجحان است، خداوند احکام را تدریجی بیان کرده است این رجحان این فعل محرز است اگر توانستیم از آن مانع اول عبور کنیم.

مقام ربوبی اقتضائاتی دارد که ما در آن مشترک نیستیم این کار برای خدا مستحسن است و برای ما مستحسن نیست مثل آن بحث کبریا و عظمت که خدا دارد و اقتضای رفتارهایی دارد که هرگز از ما صادر نمی‌شود، از ما مستحسن هم نیست.

یک جاهایی امور مستحسنی است که ما و خدا در آن مشترک هستیم قائل به حسن و قبح عقلی شدیم یعنی ما احکام مشترکی داریم، اما اینکه یک قاعده است این را گفتیم اشکال دارد، ثابت شده نیست.

## مانع سوم: تقیه در باب خدا

اینکه احتمال بدهیم خدا اینجا تقیه می‌کند، این تقیه در اینجا خیلی متصور نیست در پایه‌ریزی نزول آیات قرآن بگوییم، تقیه به آن مفهومی که در ائمه بوده است، متصور نیست و لذا اصل عدم تقیه است، این ابتدائاً به ذهن می‌آید

ولی ممکن است کسی بگوید احتمال تقیه در یک درجاتی وجود دارد، در اینکه نام ائمه در قرآن نیامده است، اگر می‌آمد قرآن دچار تحریف می‌شد، این احتمال هم حرف کمی نیست، این مقابله‌ای که با ائمه در طول چند قرن شد، حذف روایات آن منع حدیث، آن جریانات بزرگی که در قصه احادیث رخ داد و آن‌جور لطمه به حدیث رسول‌خدا زد وجه اصلی مقابله با ائمه بود و اینکه تحمل جایگاه ائمه را نداشتند و به همین دلیل گفته شده است اگر در قرآن می‌آمد قرآن دچار تحریف می‌شد و این حرف، حرف ضعیفی نیست و لذا این‌جور احتمالی را کسی بگوید که در قرآن می‌آید، اینکه چیزی را در قالب قرآنی نیاورده است برای اینکه تقیه در آن بوده است.

منتهی این یک وجه خاصی است، دلیل خاص می‌خواهد، به نظر اصل این است که آن که را قرآن می‌فرماید منطبق بر واقع می‌فرماید، این یک اصل عقلایی است اصل عدم تقیه است، اصل این است که داعی جد وجود دارد در ابراز هر مسئله‌ای و بعید نیست که این مانع، مانع مهمی نباشد، شبیه آن که در فعل معصوم هم می‌گفتیم، در فعل معصوم البته این اصل عدم تقیه جاری بود و مواردی که شاهد بر تقیه پیدا می‌شد کم نیست، شاید آن در قرآن کمتر باشد، درعین‌حال نیامدن یک چیزهایی در قرآن، (یعنی ‌عدم نزول، نه تحریف) حتماً یک ملاحظاتی مدنظر هست و مورد توجه خدا بوده است که بعضی چیزها گفته نشده است و راه دیگری برای بیان آن ذکر شده است.

این هم از این جهت که این مانع با یک اصلی قابل رفع باشد.

## مانع چهارم: حکم ثانوی یا ولایی

این است که این رفتار بر اساس یک عنوان ثانوی یا ولایی انجام می‌پذیرد که این احتمالاتی است که وجود دارد و به نظر می‌رسد با اصول عقلایی این مانع را رفع کرد. اصل این است که این فعلی که انجام می‌گیرد در حال طبیعی انجام می‌گیرید یک عناوین ثانوی در این وجود ندارد و در مورد خدا ممکن است این قوی‌تر هم باشد و لذا این دفع عنوان ثانوی و ولایی هم با اصول در سیره و کیفیت قول خدا بعید نیست.

در ولایی اصل عدم قوی‌تر است برای اینکه ممکن است بگوییم این نوع ولاییت که در معصومین می‌گوییم آنجا اصلاً متصور نیست، آنجا قوی‌تر است ولی ثانوی متصور است ولی شواهد آن را نفی می‌کند.

## مانع پنجم: قرائن و شواهد

احتمال قرائن را در معصوم هم می‌گفتیم که اصل خیلی جاافتاده‌ای نداریم. قول را از متکلم می‌بینیم می‌گوید «الحسد یذیب الجسد» **﴿ان الانسان لیطغی﴾ ﴿ان رأه استغنی﴾** یا «اقیم الصلاة» اصل این است که این را می‌خواست بگوید هر قرینه‌ای هم داشت، خاص، عام، باید می‌گفت، وقتی نگفته است یعنی همین، قرائن و شواهد را کنار می‌گذاریم، این اصل در اقوال قوی است.

اما در افعال می‌گفتیم اصل جاافتاده‌ای نیست، امام که در صحنه می‌آید و عاشورا را خلق می‌کند ممکن است به خاطر قرائن و شواهدی آن را تخصیص به قیودی بزنیم که الان ما نمی‌فهمیم، نفی آن قیود نه اینکه نشود یک مقدار شاهد و قرینه می‌خواهد و الا ممکن است بگوییم این فعلی که انجام داد همراه بود با یک قرائن و شواهدی که فعل را محدود می‌کرد، مضیق می‌کرد، ما الان نمی‌توانیم از آن به عنوان یک قاعده کپی برداریم در هر شرایط و هر زمان.

اصل اصالة عدم قرینه در کلام یک اصل عقلایی است و تابع ظهور است اما اصل عدم قرینه در افعال این‌جور شمولی و جایگاه در بنای عقلا ندارد و لذا بایستی با یک شکلی اطمینان پیدا بکنیم که اینجا این قرائن نیست آن وقت می‌گفتیم البته گاهی سیره‌ها همراه با قرائنی است که آن قیود را القاء می‌کند.

سؤال: استصحاب عدم قرینه نمی‌توان کرد؟

جواب: اصل عملی را می‌شود اینجا جاری کرد و ظهور درست کرد اینها محل بحث است منتهی اینکه آنجا گفتیم در مواردی می‌شود عنایت حضرت را به کاری احراز کرد و با آن قیود را القاء کرد اینکه حضرت به طور خاص در یک جای معینی تشویق می‌کند برای وضو گرفتن این را آدم مطمئن است که هیچ قرینه‌ای نیست که این تشویق در این موقعیت برای این امام حسن علیه‌السلام یا برای او خصوصیتی بوده است، می‌گوید این خصوصیتی ندارد، برای اینکه مقام یک مقام خاص است، آن مقامات خاصه‌ای که درست شده است، حضرت با علم و عمد در این موقعیت این قصه را خلق می‌کند، ظاهرش این است که قیدی مدنظرش نیست. فی‌الجمله می‌شود مواردی را احراز کرد که مقام، مقام قید نیست درواقع قرینه‌ای بر آن کار در نظر حضرت نبوده است.

# جمع‌بندی

این است که در باب خداوند سیره الهی تقسیم شد به تکوینی و تشریعی، در تکوینیات چندان دست باز نیست گرچه راه بسته نیست اما در قرآن و تشریعیات راه برای استفاده از کیفیت سخن خدا و سیره خدا در تنظیم آیات و نوع سخن گفتن باز است ولی نه به شکل قاعده عامه‌ای که شبیه معصومین داریم، گرچه در معصومین هم عقباتی داشت و این عقباتی که اینجا ملاحظه شد این شش هفت مانعی که برای تسری این شکل فعل خدا به بشر و استفاده فقهی از آن بود بعضی قاعده عامه‌ای داشت که کار را راحت می‌کرد ولی غالباً قاعده عامه‌ای ندارد ولی می‌تواند قرائن و شواهدی پیدا کرد و به یک اطمینانی رسید یا ظهوری عقلی یا شرعی پیدا کرد.

از این جهت این بحثی را که جدید بود را اینجا مطرح کردیم برای این بود که بگوییم اگر قاعده عامه‌ای نداریم شبیه آن که **﴿لَّقَد كَانَ لَكُم فِي رَسُولِ ٱللَّهِ أُسوَةٌ حَسَنَةٌ﴾**[[1]](#footnote-1) ولی در مورد خدا هم راه باز است یک جاهایی می‌شود از فعل خدا در مقام تشریع و به‌ویژه در قرآن بهره معارفی برد. و حکم فقهی را استفاده کرد علی‌رغم همه این موانع و عقباتی که وجود داشت. راه مسدودی نیست گرچه پیمودن آن سخت. این به لحاظ احکام فقهی بود.

# نکته پایانی

همین مباحث را می‌شود در سیره خدا در فعل تکوینی یا تشریعی از منظر استفاده یک قاعده توصیفی و یک قاعده کلامی و توصیفی مطرح کرد. آن جای خودش بحث‌های دیگری دارد که مربوط به کلام می‌شود.

این مجموعه مباحث در یک بحث نو و جدیدی بود که خیلی جاهای آن را با احتیاط پیش رفتیم و جای بسط بیشتر هم دارد.

و صلی الله علی محمد و آل محمد

1. - سوره احزاب، آیه 21 [↑](#footnote-ref-1)